

بسم الله الرحمن الرحيم



نام کتاب: زنان عاشورایی



کاری از: محمد مهدی حاجی پروانه

نویسنده: حسین دوستی

منبع: www.ahl-ul-bait.org



زنان عاشورایی

مقدمه

تحول و انقلاب عظیمی که دین اسلام در مردم به وجود آورد، فقط مردان را در برنگرفت، بلکه از زنان نیز، انسان‌هایی فداکار و ایثارگر و با شهامت ساخت که در پیروزی مسلمانان نقش به‌سزایی داشتند.

این بانوان علاوه بر این که در وجوه مبارزه، علم و تقوا، آشکارا نقش داشته‌اند، فرزندان مجاهد، متقی و بزرگوار تربیت نمودند و در اعتلای خانواده و فعالیت‌های همسرانشان سهمی چشم‌گیر ایفا کردند، از این رو توجه به زندگی این بزرگ‌زنان، همیشه مورد توجه مسلمانان بوده و به عنوان اسوه و الگو، در راهنمایی زنان و دختران جامعه، اخلاق پاک و سیره و رفتار برجسته آنان مورد استفاده قرار گرفته است و مؤلفان و نویسندگان زیادی، در مورد بانوان نام‌دار مسلمان کتاب‌ها نگاشته و سخنرانی‌ها نموده‌اند. لیکن هدف ما در این نوشتار، معرفی زنان عاشورایی است؛ بانوان محترمی که باتلاش‌ها و مقاومت‌ها و نبردها و صوری‌های خود، نقشی سترگ در حماسه کربلا داشته‌اند. زنان و دخترانی که بار مبارزه‌ها و مصیبت‌ها و رنج‌ها و اسارت‌ها و تنهایی و غربت را بر دوش کشیدند و شجاعانه ایستادند و سر بر آسمان سپیدند و هرگز تسلیم دشمنان و دژخیمان نشدند.

Translation Movement

معرفی تعدادی از این بانوان عالی‌مقام را که مورخان توانسته‌اند اسامی و برخی حالاتشان را درج نمایند، به سه مرحله تقسیم کرده‌ایم تا به سهولت بتوانیم حق مطلب را ادا کنیم:

- 1- قبل از عاشورا؛
- 2- در جریان حماسه عاشورا؛
- 3- بعد از عاشورا.

امیدواریم زنان و دختران جامعه ما در تأسی به این بزرگان، زندگی سعادت‌مندی را برای خود و خانواده‌هایشان فراهم آورند و از نور هدایت این بزرگان بهره گیرند و از حیات سراسر برکت آنان تأثیر پذیرند.

با مرگ معاویه، فرزندش یزید بر تخت خلافت بنی امیه نشست و خود را امیرالمؤمنین خواند و به تعبیر ابوالاعلی مودودی، پادشاهی یزید شروع گردید و در ادامه پادشاهی معاویه، باز وجدان‌ها زندانی گردید و زبان‌ها حبس گردید.

یزید جهت اخذ بیعت از مخالفانش، اقداماتی کرد و شهرهایی را که شیعیان امام علی (ع) در آن جا حضور داشتند، مورد توجه قرار داد. شهرهای مدینه، بصره، کوفه و... در صف مقدم مخالفان یزید قرار داشتند. لذا فرستاده‌ای به مدینه روانه کرد تا برای حاکم مدینه، پیام ببرد. یزید می‌خواست در اولین فرصت، قدرت خود را در حجاز تثبیت کند و از افراد شناخته شده‌ای که معاویه در وصیت نامه خود به آنان اشاره کرده بود، بیعت بگیرد. آن هم نه به شیوه پدرش، بلکه با نهایت گستاخی و جنایت کاری و سرکوب هر صدای ناموافق.

مورخان، ماجرای پیام یزید به والی مدینه و درخواست بیعت از امام حسین (ع) را به طور گسترده در کتب خویش آورده‌اند که امام، تن به بیعت نداد و شبانه به همراه خانواده و یارانش، مدینه را به سوی مکه ترک کرد.

کاروان امام حسین (ع) پس از وداع با پیامبر (ص) و حضرت زهرا و امام حسن مجتبی 8، شب یکشنبه، دو روز مانده به پایان ماه رجب - بیست و هشتم - سال 60 هجری از مدینه به سوی مکه به راه افتاد. زنان و کودکان همراه کاروان بودند؛ از کودک شیرخواره چند روزه یا چندماهه، تا کودکانی که باید دست آنان را گرفت و در دل تاریکی از کوره راه‌های بیابان‌ها گذراند؛ از مدینه تا مکه.

وقتی خروج امام حسین (ع) از مدینه به گوش مردم شهرهای مختلف رسید، مردم از شکستن جو رعب حاکمیت یزید، به وجد آمدند و کانون‌های انقلاب، فعال شدند. نسیم آزادی به مشام آزادی خواهان رسید. اول از همه، مردم عراق به پا

خاستند. سران و اعیان کوفه در خانه سلیمان بن صدق خزاعی جمع شدند و از امام حسین(ع) دعوت کردند تا بپذیرش رهبری مردم، حکومت یزید را سرنگون کنند. کورت فریشلر نویسنده آلمانی در کتاب «امام حسین و ایران» از آمادگی مردم ایران نیز جهت پیوستن به امام حسین(ع) خبر می‌دهد و حتی تشکیل جلسه مردم کوفه در خانه سلیمان بن صدق خزاعی را بر اثر فعالیت های ایرانیان می‌داند.

به هر حال شرح فعالیت‌های بانوان فداکاری را که قبل از ماجرای عاشورا فعالیت‌هایی داشته‌اند، به ترتیب قید می‌کنیم:

1. فاطمه

به استناد نوشته کورت فریشلر، فاطمه دختر امام حسین(ع) که ملقب به «حورالعین» بود در سال 60 هجری به نمایندگی از امام حسین(ع) به ری آمد و در جلسه‌ای که در باغ بهار تشکیل شد، با جمعی از بزرگ زادگان ایرانی از قبیل گیو پسر رستم فرخزاد و کارن و توژ سپهبدان مازندران و گیلان شرکت نمود. بارتولومو شرق شناس ایتالیایی (که در نیمه قرن بیستم زندگی می‌کرد) اجتماع باغ ری را در ماه جمادی الاخر سال 60 هجری مطابق با مارس 679 میلادی می‌داند.

مارسلین از شرق شناسان نیمه اول قرن بیستم نیز از حضور زنی به سمت سفارت امام حسین(ع) در باغ بهار ری خبر می‌دهد.

این جلسه در سلوچی پنج فرسنگی کوفه برگزار گردید و ایرانیان و عراقیان به رهبری سلیمان بن صدق خزاعی اعلام بیعت با امام حسین(ع) کردند و به امام نامه نوشتند و فاطمه با کاروانی به همراه دو نفر از کوفیان بنام عبدالله بن همدانی و عبدالله بن وائل در آغاز سومین ماه بهار از کوفه حرکت و در روز سیزدهم رمضان 60 هجری وارد مکه شد.

بنابراین، فاطمه وقتی به مکه می‌رسد که کاروان امام حسین(ع) چهل و پنج روز پیش از مدینه خارج شده و در مکه در خانه عباس بن عبدالمطلب ساکن شده

بودند. بدیهی است که فاطمه 3 نامه‌ها و گزارش‌های اوضاع ایران و عراق را به امام حسین(ع) نشان داد.

2. همسر حبیب بن مظاهر

امام حسین(ع) بعد از حرکت از مدینه و به دنبال رسیدن نامه‌های سران و بزرگان و شیعیان، به دوستان خود نامه‌هایی فرستاد.

وقتی نامه امام(ع) به حبیب بن مظاهر - در کوفه - رسید، همسرش به او گفت: «تورا به خدا ای حبیب. در یاری حسین(ع) کوتاهی مکن».

حبیب برای آزمایش همسرش گفت: «چگونه بروم، که از یتیم شدن فرزندان خود می‌ترسم».

زن گفت: «آیا سخن رسول خدا(ص) را در حق حسین بن علی(ع) و برادرش فراموش کرده‌ای که فرمود: این دو فرزند من، دو سید جوانان بهشتند! حال فرزند رسول خدا از تو یاری خواسته و تو جواب نمی‌دهی؟»

و هنگامی که حبیب آماده رفتن به کربلا بود گفت: «ای حبیب، تورا به خدا قسم، اگر به خدمت حسین شرفیاب شدم، به نیابت از من دست و پایش را بیوس و سلام مرا به حضورشان برسان.»

ترجمه
Translation Movement

IMS

3. امّ خلف

او همسر مسلم بن عوسجه است که از کوفه، به همراه خانواده‌اش به طور مخفیانه خود را به کربلا رساندند. ملا محمد فضولی در اثر بزرگ خود، مسلم بن عوسجه را آذربایجانی دانسته و شرح دلوری‌ها و شهادت او را به زبان شعر ترکی آورده است.

4. ماریه

ماریه بنت منقذ یکی از بانوان شهر بصره است که به امام علی(ع) ارادت می‌ورزید. او خانه‌اش را در بصره، محل تجمع شیعیان قرار داده بود. ابن زیاد که تازه به حکومت کوفه منصوب شده بود، به حاکم بصره نوشت که مراقب رفت و آمدهایی که به آن‌خانه می‌شود، باشد. زیرا می‌ترسید که شیعیان بصره از آن‌خانه به طرف داری امام حسین(ع) برخیزند. یزید بن ثبیط - از اشراف بصره و از شاگردان ابوالاسود فقیه و نحوی مشهور - که به آن‌خانه رفت و آمد می‌کرد، از ماجرا مطلع شد و پیش از آن که دست گیرشود، به همراه دو تن از فرزندان و سه تن از غلامانش از بصره به قصد مکه خارج شد و موقعی به حومه مکه رسید که امام حسین(ع) مکه را به قصد کوفه ترک کرده بود. به دنبال امام حسین(ع) شتافت و در منزل ابطح به امام ملحق گردید.

مؤلف ریاحین الشریعه (در جلد 4، ص 326) از این زن قهرمان، به نام سعیدیه بنت منقذ عبیده یاد می‌کند.

5. طوعه

وی قبلاً کنیز اشعث بن قیس بود. اشعث او را آزاد کرد و مردی به نام اُسید خضرمی با او ازدواج نمود. طوعه از زنان کوفه و طرف دار اهل بیت بود. وقتی مسلم بن عقیل بر اثر بی‌وفایی کوفیان، تنها ماند، طوعه، مسلم را در خانه خود پناه داد، لیکن فرزندش، مخفی‌گاه مسلم را به ابن زیاد گزارش داد و مسلم بعد از جنگی سخت، دست گیر و به شهادت رسید.

6. دلہیم

دلہیم دختر عمرو، همسر زهیر بن قین از شجاعان عرصه کربلاست. مورخان نام او را «دلہم» و «دلیم» نیز نوشته‌اند.

در ماجرای کربلا چنان که می‌دانیم: کاروان امام حسین(ع) بعد از دعوت مردم کوفه، در 8 ذوالحجه از مکه به طرف کوفه حرکت کرد. کاروان عاشقان، منزل

به منزل راه‌می‌پیمود و در هر منزل، کرامتی و هدایتی باقی می‌نهاد. در هر گذری، آتش خاطره‌ای رازنده نگاه می‌داشت.

کاروان دیگری هم این مسیر را طی می‌کرد. منتها نوعی دغدغه و دلهره داشت که مبادا با امام حسین(ع) هم منزل و مواجهه شود. وقتی کاروان امام حرکت می‌کرد، اُنان توقف می‌کردند، و وقتی امام و یارانش در جایی خیمه می‌زدند، اُنان حرکت می‌کردند. تا این که به منطقه زرود رسیدند و هر دو کاروان در يك جا خیمه افراشتند.

امام حسین(ع) پرسید: «آن خیمه از آن کیست؟» گفتند: «از زهیر بن قین است.»

امام، فرستاده‌ای را به خیمه زهیر بن قین فرستاد تا از زهیر بخواهد که به نزد امام برود. زهیر و اطرافیان مشغول غذا خوردن بودند. وقتی پیام را شنیدند، هرچه در دست داشتند، زمین نهادند، بهت و سکوت آنان را فرا گرفت!

زهیر از کسانی بود که احتیاج داشت دیگران استعداد پاکي و حق‌طلبي و ایثارگري را در وجودش به حرکت در آورند. نخستین گام را در این شکوفایی، امام حسین(ع) برداشت و گام دوم را، دلهم همسر زهیر.

برای همین، همسر زهیر، وقتی که ناخرسندی و سرپیچی شوهرش را از امام دریافت، گفت: «ای زهیر، فرزند پیامبر خدا(ص) تورا می‌خواند، و تو در رفتن کوتاهی می‌کنی؟»

زهیر از سخنان همسرش تاثیر گرفت و نزد امام رفت و برگشت. زهیر با چهره‌ای گرفته و مبهوت رفت و با چهره‌ای باز و خندان و درخشان بازگشت. انگار چهره و کارش مثل غنچه فرو بسته بود و با دیدار نسیم لطف و آفتاب مهر امام حسین(ع) باز شد و درخشید. گفت که خیمه‌اش را کنار خیمه امام برافرازند. و به زنش گفت: «من از این جا به کاروان امام می‌پیوندم و تورا آزاد می‌گذارم که همراه برادرت به خانه برگردی و دوست‌ندارم به سبب من گرفتار شوی.»

زن زهیر راضی نمی‌شد که شوهرش را تنها بگذارد، ولی به اصرار زهیر، با خانواده‌اش برگشت و با چشمانی گریان گفت: «خداوند برایت خیر بخواهد. روز قیامت نزد جد حسین(ع) به یاد من باش!»

در برخی از نقل‌ها آمده که آن زن با ایمان و صالحه، حاضر نشد باز گردد و به زهیر گفت: چگونه تو می‌خواهی در رکاب فرزند رسول خدا جان‌بازی کنی، ولی من از مصاحبت با او محروم باشم؟! او به همراه زهیر به کربلا آمد و تا هنگام شهادت با آنان بود.

و چنین است که می‌توان گفت: زهیر و ام‌دار همسر خویش است و رسیدن به افتخار یاری امام حسین(ع) و جان‌بازی و شهادت در راه دین خدا، بر اثر تشویق‌های همسرش بوده است.

7- ام وهب

همسر عبدالله بن عمیر کلبی است. وقتی همسرش تصمیم خود را مبنی بر پیوستن به حسین(ع) اعلام می‌کند، او می‌گوید: «راه خیر و درست همین است، مرا هم‌همراه خود ببر.»

عبدالله و ام وهب (همسرش) در فضای خفقان‌آور نظامی و امنیتی کوفه و راه‌های منتهی به کربلا، شبانه، از بیابان‌ها خود را به اردوی امام حسین(ع) رساندند و به یاری امام شتافتند.

عبدالله از طائفه علیم بود. همسرش، زنی دلیر و مبارز و با غیرت و شهامت بود. به نقل از مورخان، مادر عبدالله نیز به همراه آنان به کربلا رفت.

8- ام وهب

وی مادر وهب بن عبدالله بن خباب کلبی است. وهب نصرانی بود و در بین راه کربلا، شیفته امام حسین(ع) شد و مسلمان گردید و همراه مادر و نوعروسش، به کاروان امام پیوسته، راهی کربلا شدند.

9- رویحه

همسر هاني بن عروۀ است. هاني كسي است كه مسلم بن عقيل در كوفه، در منزل او ساكن شد و ابن زياد هاني را به جرم پناه دادن به مسلم، به قتل رساند. پسر هاني، يحيي بن هاني بن عروه نيز در روز عاشورا در گروه ياران امام حسين(ع) به شهادت رسيد.

رويحه، دختر عمر بن حجاج است كه در ماجراي عاشورا، در گروه عمر بن سعد بود وليكن اين دختر در دوستي اهل بيت پيامبر(ص)، مانند همسر و پسرش، صادق بود.

ب - حضور بانوان در جريان عاشورا

كاروان كربلا، زندگي انسان بود. در تاريخ، آناني كه قدر خود را مي دانستند، همراه كاروان شدند و از سرچشمۀ هستي، سيراب گرديدند و به قلۀ شادماني و پرواز روح رسيدند.

افراد اين كاروان، به گواهي همه، صديق ترين و پاك بازترين مسلمانان بودند. اين كاروان، منزل به منزل راه مي پيمود تا در مصاف حق و باطل، افق حق را نمايان كند.

حضور زنان و كودكان، جمع ياران امام حسين(ع) را در اين كاروان، سرشار از عاطفه و مهر و دوستي نموده بود. زنان در ماجراي عاشورا، گويي قلب هستي و كانون دين و محبت بودند.

اما در روز عاشورا، مصيبت و مسئوليت زنان، بيشتر از مردان بود. آنان نيز از عطش رنج مي بردند. اما از مصائبی كه هر لحظه بر آنان وارد مي گشت، آن چنان آشفته حال و پريشان خاطر بودند كه متوجه عطش خویش و سوز گداز آن نبودند.

از کسانشان بعضي کشته شده بودند و نعلشان در خيمة مخصوص شهدا بود و بعضي ديگر در انتظار رسيدن نوبت بودند و قطعي بود که لحظه ديگر آنان نيز کشته خواهند شد.

وحشت از اسارت و تصور ايام غم‌انگيزي که پيش‌بيني مي‌کردند، آنان را سخت مضطرب و انديش‌ناک کرده بود و نيز رجّاله‌هاي کوفه که همراه قشون عمر بن سعد آمده بودند هر چندي يكبار با حمله‌هاي تهديدي و ايزايبی، وحشت آنان را دوچندان مي‌کردند.

مصيبت ديگر آنان، مراقبت از بچه‌ها و نگاه داري آنان بود، مخصوصاً بچه‌هايي که هنوز به سنّ نرسیده بودند و از هول عطش بي‌تابي بيشتري نشان مي‌دادند و به صدای بلند گريه مي‌کردند.

1. حضرت زينب 3

در کاروان عاشقان کربلا، آفتاب جمع زنان زينب است. زني در کمال عمر خود، پنجاه و چندساله، زني که ساليان در مدينه، محفل تفسير قرآنش، روشنايي بخش دل وديده زنان و دختران شهر بوده است. زني که به جهت شخصيت قوي و ممتازش، او را «ام‌العزائم» مي‌خواندند. زني با اراده‌اي پولادين در اطاعت خداوندي و تقواي او. آري او عقيله بني هاشم بود؛ يعني بانوي خردمند خانواده بني هاشم. اين خرد ناب، در عاشورا و اسارت، جلوه‌اي ديگر يافت.

زينب در جريان عاشورا، يك انسان تمام است، او مثل ماه تمام، در کنار آفتاب گرمجان پر تلالؤ حسين(ع) است. و در واقع سکه سرمدي نهضت عاشورا را دو رويه است: حسين(ع) و زينب 3.

زينب کبرا 3، در اين واقعه، ملکه وقار، خرد و حکمت است و چنين بود که در ماجراي عاشورا، نيابت امام حسين(ع) را بر عهده داشت تا امام سجاد بهبود حاصل کند.

شب عاشورا، همه چیز روشن شد. جنگ بین یاران امام و سپاه عمر بن سعد قطعی بود. طبیعی است که زنان دغدغه و آشوب بیشتری داشتند. آنان در سیمای هر يك از فرزندان خود، شوهران و برادرشان، چهره يك شهید در خون غلتیده را می‌دیدند. دیگر سخن هم نمی‌گفتند. نگاه‌ها و سکوت آنان گویا بود. آن شب، زینب با امام حسین(ع) گفتگوها کرد. زینب نیز بی‌تاب بود. او تا آن روز، همه مصیبت‌ها را در کنار حسین(ع) تحمل کرده بود، پایمال شدن حق پدر، دفن غریبان مادر، شهادت پدر و برادر و... اکنون در چهره حسین(ع) همه رفتگان را می‌دید.

اما پرتو گفتگوی حسین(ع) آن بی‌تابی‌ها را زدود و دل زینب آرام گرفت. توفان‌ها از جان او رخت بریست و آفتاب شکیبایی بر جانش تابید. و سرانجام روز عاشورا، در صحرای کربلا بزرگ‌ترین حماسه انسان رقم خورد؛ حماسه عشق، حماسه هویت انسانی.

پیکرهای غرق در خون، با زخم‌هایی از ستاره افزون، در برابر دیدگان زنان و کودکان، فجیع‌ترین صحنه تاریخ انسانی بود. زنان و کودکان که در خیمه‌ها بودند، هر لحظه با دیدن پیکر شهیدی، از درد و داغ شهید می‌شدند. بانوان به گریه صدا بلند می‌کردند. بغض در گلویشان شکسته بود. اما با صدایی حبس شده در سینه، می‌گریستند. مگر می‌شود وقتی فضای سینه ابری است و دل دریاست و آسمان کوتاه و حسین تنها، نگریست؟

زینب به آرام کردن اُنان پرداخت. او تکیه‌گاه و عقیده خاندان است. اما خود او چه، آیا دل دریایی او، آرام و قرار یافته است؟

زینب می‌باید بار غم و رنج صبري و شکوه شکیبایی را بر دوش بگیرد. قامت او نباید در برابر ستم بشکند و زبان او نباید آنی کلمه‌ای را ادا کند که بوی افسردگی دهد و علاوه از آن، تکیه‌گاه بازماندگان، او خواهد بود.

با پایان روز عاشورا، دشت خاموش شده بود. آسمان به سرخی می‌زد، زمین و آسمان آن چنان تیره و غبارآلود شد که در لابلاي سرخی آسمان، گویی ستاره‌های سوختند.

صدای گریه زنان و کودکان در خیمه‌ها پیچیده بود و صدای زینب بلند شد که: «لَيْتَ السَّمَاءَ تَطْأَبَقْتُ عَلَيَّ الارض؛ ای کاش آسمان بر زمین فرود می‌آمد.»

به دستور عمر بن سعد، خیمه‌های امام را آتش زدند. سواران جنایت‌کار به طرف خیمه‌ها هجوم آوردند تا به غارت خاندان پیامبر دست بیازند. لحظات تلخ و کوبنده و همه‌بار مصیبت بر دوش زینب³ بود. زینب همه زنان و کودکان را جمع کرد و گفت: «هرچه از زیور آلات و وسایل گران قیمت دارند، در گوشه‌ای جمع کنند تا غارتی‌ها، هرچه می‌خواهند ببرند و دست نامحرمی به سوی خاندان پیامبر دراز نشود.»

زینب در این لحظات طاقت فرسا، مسئولیت خطیر دیگری نیز داشت؛ از سوئی‌داغ دار غم مرگ برادر و فرزندان و خاندان خویش بود، از سوئی دیگر پناه گاه زنان و کودکان است و از طرفی، پاسدار و مراقب علی بن الحسین(ع)، که بیمار بود و در خیمه‌ای خوابیده بود. مهاجمان خواستند به آن خیمه نیز حمله کنند، زینب، هم چون شیری خشمگین، خود را به برادر زاده‌اش رساند و در حمایت از او، گوش واره هایش را در آورد و به سوی مرد مهاجم پرتاب کرد.

غروب عاشورا، پیکرهای پاک شهیدان، مثل زورقی شکسته در ساحل دریای خون بر خاک افتاده بودند. خیمه‌های سوخته، آواره شده بود. گویی همه تاریخ، همه هستی در آن صحرا خلاصه می‌باشد.

در این صحرای سوزان، در کنار جسدهای شهیدان، همه مصیبت‌ها بر قلب زینب می‌بارید، چونان صخره‌ای، آماج رگبارها و توفان‌ها شده بود، آن لحظه‌ها را نمی‌توان نوشت. کلمات شکسته و مفاهیم پراکنده‌اند. غم از زمین می‌جوشید و از آسمان می‌بارید. زینب بود و انبوهی از مصیبت‌ها. اما زینب در آرامشی الهی،

افق‌های دور دست رامی‌نگریست و نگاه دور پروازش همه چیز را در خود می‌سوخت و دشمن را حسرت به دلمی‌گذاشت.

2- رباب 3

رباب، همسر امام حسین(ع) تنها زن از همسران امام بود که با کاروان حسینی به کربلا آمد و از نزدیک شاهد آن منظرهای دل خراش و صحنه‌های خونین شد.

رباب از امام(ع) دختری داشت به نام «سکینه» و پسری به نام «عبدالله» مشهور به علی اصغر که در کربلا در شش ماهگی، در آغوش امام به تیر حمله شهید شد.

امام حسین(ع) رباب را عاشقانه دوست داشت. وقتی رباب با سکینه برای دیدن کسان خویش، چند روزی خانه را از فروغ عشق و جمال خود تاریک می‌گذاشت، حسین(ع) در دوری زن و فرزند بی‌آرام می‌شد و می‌سرود:

كان الليل موصول بليل اذا سارت سكينة و الرباب؛
تو گویی شب به دیگر شب می‌پیوندد، هنگامی که سکینه و رباب به مسافرت می‌روند.»

نهضت ترجمه

Translation Movement

و در زمانی دیگر نیز سروده بود:

لَعَمْرُكَ إِنِّي لَأَحِبُّ دَارَاتُكُونِ يَهْ أَسْكِينَةَ وَ الرَّبَابِ
أَحِبُّهُمْ أَوْ أَبْذَلُ كُلِّ مَالِي وَ لَيْسَ لِي عِنْدِي عِتَابٌ؛

قسم به جان تو، آن خانه‌ای را دوست دارم که در آن جا سکینه و رباب سکونت داشته باشند. آنان را دوست می‌دارم و مکتب خویش را در راه آنان می‌دهم و در این باره هیچ نکوهش کننده‌ای را بر من نکوهش نیست.»

رباب نیز، از دل و جان، امام را دوست داشت و در سفر پر مخاطره کربلا، همیشه یارو همراه امام بود. او زنی، وفا پیشه بود و تمام رنج‌ها و دشواری‌ها، در مسیر مدینه تا مکه واز مکه تا کربلا را عاشقانه پذیرفت. منزل به منزل در کنار امام

راه پیمود و تلخ کامی‌ها را، در شور و شیدایی حضور امام، عاشق و سرمست، تحمل کرد.

او نماد محبت و وفاداری است. زنی شاعر و ادیب و قدر دان نعمت وجود امام حسین(ع). رباب در کربلا، مثل الهة اساطیر رفتار کرد. پس از آن که دید چگونه طفلشش ماهه‌اش با لب تشنه، آماج تیر زهراگین دشمن شد، و وقتی دید که چگونه در آفتاب‌تند و سوزان کربلا، حسین(ع) تنها را شهید کردند و سپاه عمر بن سعد با نیزه و شمشیر، بر پیکر پاک او ضربه زدند و اسب‌ها بر پیکرش تاختند، با چشمانی اشک بار، اما صبور و مقاوم، از کنار جسد شهیدان گذشت. از عمر رباب، آنچه باقی بود، به ماتم و اشک گذشت و هرگز زیر سقفی ننشست و بعد از بازگشت از اسارت، بر سر مزار حسین(ع) مقیم شد. اوالهة غم بود. آن قدر گریسته بود که چشمانش یاری نمی‌کرد. به گونه‌ای که دیگر اشک در دیدگانش نمانده بود.

3. فضا

همراه زینب در این مسیر عاشقانه، چهار زن هم چون ماه، از آفتاب کرامت‌زهرا3 و زینب3 روشنایی گرفته‌بودند. زنایی در سن شصت و هفتاد که همه، پیامبر(ص) را درک کرده‌بودند. با پیامبر و خانواده او زندگی کرده‌اند و حال باری دیگر ا' نان رامی‌بینند که مثل رودخانه‌ای شیرین، در دل دریای شور و در آن ظلمات تباه جان جامعه جاری‌اند. کاروان شهیدان به مثابه رشته‌ای از نور حرکت کردند و آنان همگی در سیمای امام حسین(ع)، پیامبر(ص) را در سیمای زینب3 زهرا3 را می‌بینند. آنان شاهد جوشش مهر بی‌پایان پیامبر(ص) به حسین(ع) بودند، و آن روز، خسته بار از رنج‌ها و دشواری‌ها، تلخ کام از زهري که چشیده‌اند، اما عاشق و سرمست همراه کاروان کربلامی‌رفتند.

یکی از این بانوان، فضا نوبیه است. فضا را پیامبر(ص) به زهرا معرفی کرده بود تادر کار پرمشقت خانه به او کمک کند. او بعد از وفات حضرت زهرا، در خدمت

حضرت زینب³ و در کربلا به همراه اهل بیت، یار و غمخوار زینب و کاروانیان بود. فضه حافظ قرآن بود و جز به قرآن تکلم نمی‌کرد.

4. روضه

بانوی دیگری که همراه زینب در کاروان کربلا حضور داشت، روضه، خدمت کارخانه پیامبر(ص) بود. او اولین کسی بود که به مردم یاد می‌داد، چگونه بر پیامبر(ص) وارد شوند و چگونه او را صدا بزنند.

5. ملیکه

ملیکه بنت علقمه، در حبشه خدمت کار جعفر بن ابی طالب بود. و هیچ گاه از درگاه و ولایت دور نشد و در ماجرای کربلا، دوشادوش زینب، ره می‌سپرد و رنج‌ها را به جان می‌خرد و در دفاع از حریم اهل بیت، مشقت‌ها را تحمل می‌کرد.

6. سلمی

چهارمین زنی که همراه زینب، در مسیر کاروان کربلا، عاشقانه طی طریق می‌کرد، سلمی بود. سلمی خدمتکار صفیه بنت عبدالمطلب.

Translation Movement

IMS

7. رقیه

دختر سه ساله‌ای که رنج راه و تشنگی کربلا و سختی غم از دست دادن پدر و برادران و عموهای خود را در دل می‌کشید. درست در همان زمانی که دختران هم سال اوبازی می‌کردند، او مصیبت و رنج‌ها را می‌آموخت. در سال‌هایی که هم سالان او، در آغوش پدر، خنده‌های شادی سر می‌دادند، او باران تیرها و ضربه‌های نیزه‌ها را بر جسم پاره پاره پدر، مشاهده می‌کرد.

يك دختر سه ساله چه قدر می‌تواند تاب و توان و تحمل داشته باشد؟
چهره‌اش در برابر توفان تازیانه غم‌ها و رنج‌ها قرار می‌گیرد و قامت کوچکش در

مقابل مصیبت‌هامی‌شکند و سرانجام در شام، از شدت غم و اندوه، در حال اسارت می‌میرد و در آن‌جا دفن می‌شود.

8. سکینه

دختر امام حسین(ع) است. سکینه به همراه مادرش رباب و برادر شش ماهه‌اش علی‌اصغر در کاروان عاشقان ره می‌سپرد تا به کربلا رسید. بار غم‌ها در کربلا، سکینه را فشرده. شهادت برادر شیرخوارش او را چنان از خود بی‌خود کرده بود که در لحظات وداع پدر، خاموش و لب فرو بسته، به نقطه‌ای چشم دوخته و گفتی روح از بدنش جدا شد. امام(ع) وقتی دختر خود را چنین دید، در مقابلش بر زمین نشست و دست‌هایش را در میان دستان خسته‌اش گرفت و او را به شکیبایی دعوت نمود و صورتش را غرق بوسه و دایه کرد و به میدان برگشت. در پایان کار عاشورا، که امام به زمین افتاد و اسبش بدون صاحب به خیمه‌ها برگشت، سکینه با فریاد و ناله، جلو اسب دوید و بانوان دیگر از خیمه‌ها بیرون آمدند.

9. ام اسحاق

وی مادر فاطمه صغرا و عبدالله رضیع است. به نقل بعضی از مورخان، دو تن از همسران امام حسین(ع) در کربلا حضور داشتند: رباب و ام اسحاق. از امام حسین(ع) دو فرزند داشت: فاطمه صغرا (که در قسمت اول در مورد او نوشتیم که به نقل از مورخان غربی به نمایندگی از امام، به ایران رفت و بعد از مأموریت، به مکه برگشت و همراه کاروان امام به کربلا آمد) و فرزند دوم، عبدالله رضیع است که همان روز عاشورا یا یک روز قبل از آن، متولد شده و روز عاشورا نیز به شهادت رسید.

10. فاطمه

همسر گرامی حضرت سجاد(ع) است. او دختر امام حسن مجتبی(ع) و از بانوان باعظمت شیعه است. وی به همراه شوهرش امام زین العابدین(ع) و فرزند ارجمندش امام محمدباقر(ع) در کربلا حضور داشت و سپس در سلك اسیران به شام رفت و در همه مصیبت‌ها با دیگر اهل بیت شریک بود. چه گذشت براین بانوی گرامی، وقتی که شوهر بیمار خود را در زیر غل و زنجیر بالای شتر نگریست، و طفل چهار ساله خود را گرسنه و تشنه یافت و خودش را محتاج پارچه‌ای دید که خود را از دید نامحرمان بپوشاند، و از طرفی دیگر، سرهای خویشاوندان خود را بر نیزه دید.

11. زینب صغرا

دختر امام علی(ع) است که به همراه شوهرش، محمد بن عقیل بن ابی طالب در کربلا بود. پس از شهادت محمد بن عقیل، به همراه اهل بیت به اسارت به شام رفته و رنج‌اسیری کشید. پس از مراجعت به مدینه، با فراس بن جعدة بن هبیره المخزومی ازدواج کرد. جعدة بن هبیره، پسر خواهر امام علی(ع) ام هانی است.

12. رقیة الكبرى (ام کلثوم صغرا)

دختر امیرالمؤمنین امام علی(ع) و همسر مسلم بن عقیل(ع) است. مسلم از او دو پسر به نام عبدالله و محمد و یک دختر به نام حمیده داشت و هر سه عضو این خانواده در کربلا بودند که هر دو پسر در کربلا شهید شدند. عبدالله شوهر جناب سکینه دختر امام حسین(ع) بود.

نام مادر رقیه، صهبای تغلبیه معروف به، ام حبیبه بود که رقیه و عمر بن علی، به صورت دوقلو از صهبا متولد شده بودند.

مؤلف ریاحین الشریعه (در ج 3 - ص 299) از رقیه با عنوان «ام کلثوم صغرا» نام می‌برد.

13. حمیده

مسلم بن عقیل، دختر کوچکی داشت که به همراه خانواده‌اش ره‌سپار کربلا شد. وقتی در مسیر مکه به کوفه در منزل زباله خبر شهادت مسلم را به امام حسین(ع) رساندند. امام بعد از اعلام خبر به یارانش، دختر مسلم را صدا کرد. او را روی زانوی خویش نشاند و نوازش کرد. دخترک زیرک و باهوش بود، از حالت امام و گونه نوازش، فهمید و گفت: «یابن رسول الله، مثل این که خبر مرگ پدرم را می‌دهی؟» اباعبدالله(ع) متأثر شد و فرمود: «دخترکم، من به جای پدرت هستم.» صدای گریه بلند شد. امام حسین(ع) روبه فرزندان عقیل کرد و فرمود: «فرزندان عقیل! شما یک شهید دادید، بس است، می‌توانید برگردید.» عرض کردند: «یابن رسول الله! ما تا پایان کار در خدمت شما خواهیم بود و از هیچ چیز نمی‌ترسیم.» مؤلف عمدة الطالب نام دختر مسلم بن عقیل را «حمیده» می‌نویسد. مرتضی مدرس‌ی چهاردهی، در کتاب مسلم بن عقیل به روایت از اعثم کوفی می‌نویسد، دو تن از پسران مسلم به نام عبدالله و محمد در کربلا حضور داشتند که به شهادت رسیدند و دخترکی سیزده ساله که با دختران حسین بن علی(ع) در سفر کربلا بود.

نهضت ترجمه

Translation Movement

14. لیلا

بانوی حرم امام حسین(ع) و مادر گرامی علی اکبر، شهید کربلا است. لیلا دختر ابومرّة بن عروّة بن مسعود ثقفی است. تاکنون در مورد این که لیلا در کربلا بوده، در کتاب‌های تاریخی مطلبی نیامده است. اما از حیات او بعد از واقعه کربلا، نوشته‌اند که: «لحظه‌ای صدای ناله و شیون از خانه لیلا» در مدینه قطع نمی‌شد.» مؤلف ریاحین الشریعه از این بانوی عالی قدر، با نام «ام لیلی» یاد می‌کند در اشعار عربی و فارسی و هم چنین در نقل مطالب از منابع مورد استفاده‌اش، نام «لیلی» نوشته شده و همین نام نیز در نوشتار و گفتار عامه معروف است.

15. فاطمة صغرا

دختر ارجمند امام علي(ع) است که به نقل مؤلف ریاحین الشریعه از بانوان دشت کربلاست.

16. لیلا

همسر گرامی امام علي(ع) است. او دختر مسعود بن خالد بن ربیع التمیمیه بود. فرزند گرامی لیلا به نام «عبدالله اصغر» در روز عاشورا در رکاب حضرت سیدالشهدا(ع) به شهادت رسید و بعضی از مورخان می‌نویسند که علاوه بر عبدالله اصغر، محمد اصغر نیز در کربلا شهید شد.

17. ام کلثوم

دختر حضرت زینب³ است که به عقد قاسم بن محمد بن جعفر بن ابی‌طالب درآمده بود. این دختر عمو و پسر عمو، هر دو در کربلا حضور داشتند. و قاسم در رکاب امام حسین(ع) به شهادت رسید و این بانوی گرامی در همه ماجرای عاشورا سهیم و شریک بود.

**18. رمله (نجمه)**

«رمله» و به قولی «نجمه» مادر قاسم بن الحسن(ع) است که در کربلا به همراه فرزند رشیدش حضور داشت و جناب قاسم در رکاب عموی خود به درجه شهادت نایل آمد.

19. ام الثغر

نامش «خوصا» دختر عمرو بن عامر کلابی است. ابوالفرج در مقاتل الطالبین گوید: عقیل بن ابی‌طالب (برادر امام علي(ع)) او را تزویج کرد و جعفر از او متولد

گردید. این مادرو پسر هر دو در کربلا حضور داشتند و جعفر در رکاب امام حسین(ع) به شهادت رسید.

20- شهربانو

یکی از بانوان دشت کربلاست. ارباب مقاتل گفته‌اند که در روز عاشورا طفلی از سراپرده بیرون شد و دو گوش‌واره در گوش داشت. از وحشت و حیرت به چپ و راست نظرمی‌کرد. از آن واقعه هولناک آن چنان در بیم و اضطراب بود که گوش‌واره‌های او از لرزش سر و تن او، می‌لرزید. در این حال به ناگاه، سنگین دلی که او را «هانی بن ثبیت» می‌گفتند بر او حمله کرد و او را شهید نمود. گفته‌اند که در وقت شهادت آن طفل، مادرش شهربانو ایستاده و به او نظر می‌کرد و یارای سخن گفتن و حرکت کردن نداشت.

21- حسنیه

او خدمت کار خانه امام زین العابدین بود. می‌نویسند: «حسنیه کنیزی بود که او را امام حسین(ع) از نوفل بن حارث بن عبدالمطلب خریده و به عقد مردی به نام «سهم» درآورد. پسری بنام «مُنَجَّح» از او متولد شد. مادر و پسر به همراه خاندان پیامبر(ص) به کربلا آمدند و مُنَجَّح به درجه رفیعه شهادت نائل آمد و مادرش به همراه اهل بیت به اسارت به شام رفت.»

22- فکویه

او همسر عبدالله بن اریقظ است. این زن، خدمت کار خانه جناب رباب (همسر امام حسین(ع)) بود. وی از عبدالله، پسری به نام «قارب» داشت که در کربلا شهید شد. فکویه نیز به همراه رباب در سلك اسیران اهل بیت به شام رفت.

23- ام خلف

او همسر مسلم بن عوسجه بود که به همراه شوهر و فرزند خویش در حماسه عاشورا شرکت داشت. بعد از شهادت مسلم بن عوسجه، فرزندش خلف آهنگ حمله به دشمن کرد ولی حضرت سیدالشهدا(ع) او را نهي کرد و فرمود: «اي جوان! پدرت شهید شد، اگر تو نیز شهید شوي، مادرت در پناه چه کسي، در اين بيابان خواهد بود؟»

فرزند مسلم، مردّد ماند که چه بکند؟! مادرش، شتابان جلو آمد و گفت: «اي فرزند! مبادا سلامت خود را بر ياري پسر پیامبر(ص) برگزيني که هرگز از تو راضي نخواهم شد.» فرزند مسلم، عنان برگرفت و به سوي دشمن حمله کرد. او مردانه تلاش کرد و با کشتن جمعي از مشرکان، سرانجام به شهادت رسيد. کوفيان، سر او را بردند و به سوي مادرش افکندند. مادر سر فرزند شهيدش را برداشت و آن را بوسيد و چنان گريست که همگان را به گريه آورد.

24. ام وهب

مادر وهب بن عبدالله خباب کلبی است. آن روز که آتش جنگ در کربلا شعله ور شد، یاران باوفای امام، هر يك به میدان می رفتند و امام را ياري می کردند. ام وهب، وقتی که دید گرگان آدم خوار یزیدی با امام حسین(ع) در نبرد شدند، رو به فرزندش وهب کرد و گفت: «فرزندم، برخیز و پسر پیامبر را دریاب.» وهب گفت: «چنان می کنم و تا آنجا که توانایی دارم کوتاهی نخواهم کرد.» وهب روانه میدان شد و چنین رجز خواند: «اگر مرانمی شناسید بدانید من فرزند عبدالله بن خباب کلبی هستم. به زودي مرا خواهید شناخت و ضرب دست مرا خواهید چشید. حمله و جلالت و صولت مرا خواهید شناخت، که من، نخست خون برادرانم را حفظ می کنم و آنگاه خون خود را.»

وهب آن قدر جنگید تا دو دستانش قطع شد و اسیر گردید. عمر سعد دستور داد گردنش را زدند و سرش را به طرف سپاه امام حسین(ع) پرت کردند. مادر سر

را برداشت و بوسید و گفت: «سپاس خدای را که روی مرا به شهادت تو پیش روی حسین(ع) سفید کرد.»

سپس سر وهب را به سوی سپاه ابن سعد پرتاب کرد و گفت: «ما آنچه در راه خدادادهایم پس نمی‌گیریم.»

بعضی از مورخان می‌نویسند: ام وهب، بعد از شهادت فرزندش، ستون خیمه را برداشت و به دشمن حمله کرد و دو نفر را کشت. سپس به دستور امام از میدان برگشت.

ام وهب هنگام حمله با عمود خیمه، این رجز را می‌خواند:

انا عجوز في النساء ضعيفة خالية بالية نحيفة

اضربكم بضربة عنيفة دون بني فاطمة الشريفة

«من در میان زنان، زنی ضعیف و ناتوان هستم، لکن برای حمایت از

فرزندان فاطمه 3 با شما می‌جنگم و سخت‌ترین ضربه‌ها را بر شما وارد می‌آورم.»

نویسنده کتاب خاندان وهب نام ام وهب را «قمر» می‌نویسد. همچنین

مؤلف ریاحین الشریعه (در ج 3، ص 301) نام او را «قمری» و «قمر» نوشته است.

25. همسر وهب

دخترک نوجوانی که مورخان نام او را «عذرا» نوشته‌اند، تازه با وهب بن عبدالله

بن‌خباب کلبی ازدواج کرده بود که در مسیر کاروان خود، وقتی همسرش شیفته

امام حسین(ع) گردید و مسلمان شد، به کاروان امام پیوستند. روز عاشورا، وقتی

وهب برای وداع به خیمه آمد، عذرا گرفت: ای کاش جهاد به زنان نیز واجب

می‌شد، تا من نیز می‌توانستم جان نالایقم را فدای امام کنم.

در روز عاشورا، هنوز بیش از هفده روز از ازدواج آنان نمی‌گذشت که

همسرش وهب روانه میدان گردید و چنان سهم‌گین به دشمن حمله کرد که آنان از

جنگ تن به تن دست‌کشیده و دسته‌جمعی به او حمله بردند. عذرا که حربه‌ای

سنگین در دست داشت به او نزدیک شد تا یاری‌اش کند. وهب در حالی که سعی

می‌کرد با وجود زخم‌های فراوانش سرپا بایستد، از همسرش می‌خواست تا به میان خیمه‌ها باز گردد، ولی زن می‌گفت: «نمی‌گذارم تنها به بهشت بروی! قسم به پدر و مادرم، امروز روز افتخار من و توست که در راه عزیزترین و برجسته‌ترین افراد از خاندان رسول‌الله می‌جنگیم.» امام(ع) فرمود: «خدا تورا جزای نیکو دهد، به خیمه‌ها برگرد...» و او برگشت.

26. ام وهب

همسر عبدالله بن عمیر کلبی است. ام وهب دختر عبد از خانواده غرة بن قاسط بود. عبدالله از بزرگان قبیله بنی‌علیم و از اشراف کوفه بود و در محله بئر الجعد همدان که از محله‌های بزرگ کوفه بود، منزل داشت. پیش از آن که به کربلا آید، قصد داشت برای جهاد به اطراف ری برود، اما چون دید مردم کوفه دسته دسته به جنگ حسین(ع) می‌روند، از رفتن به جهاد منصرف گشت و دفاه از حسین(ع) را واجب‌تر دید و به همراه همسرش از کوفه خارج شد و شبانه خود را به اردوگاه حسین(ع) رسانید.

عبدالله در صبح عاشورا در نبرد تن به تن با لشکریان عمر سعد دلیرانه جنگید و دونفر را کشت و انگشتانش در این جنگ قطع گردید. همسرش - ام وهب - که از دور نبرد شجاعانه شوهرش را می‌دید عمودی به دست گرفت و به کمک وی شتافت و در حالی که هلهله می‌کرد، می‌گفت: «پدر و مادرم فدای تو باد که برای خاندان پیامبر جهاد می‌کنی و برضد دشمنان اُنان می‌رزمی عبدالله خواست او را به خیمه برگرداند، ولی او دامن عبداللہرا گرفت و فریاد کشید: «به خدا من تو را ترک نمی‌کنم، تا همراه تو کشته شوم.» امام حسین(ع) چون چنین دید، ام وهب را با صدای بلند به سوی خیمه‌ها خواند و فرمود که: «زنان را جهاد نشاید.»

پس ام وهب به خیمه‌ها برگشت و عبدالله به میدان رفت. در مرحله دوم جنگ که شمر جهت آتش زدن خیمه‌ها حمله کرده بود، عبدالله با شجاعتی بسیار جنگید و به شهادت رسید. همسرش چون جسد شوهرش را بر روی خاک دید،

شتابان بر سر جنازه اورفت و در حالي که خون از سر و صورت همسرش پاك مي‌کرد، گفت: «بهشت گوارايت باد، من نیز از خدای خویش مي‌خواهم که جاي تو را در اعلا علیین قرار دهد و مرا نیز در مصاحبت تو بگمارد.»

شمر که در آن نزدیکی، شاهد ماجرا بود، به غلامش رستم گفت: «سرش را با عمودبکوب.»

زن، سخن شمر را شنید، ولي همچنان استوار و بي هراس و وحشت بر جاي خودنشست و خاك و خون از سر پاك شوهرش زدود، ناگاه آن ستمگر دیو سیرت و خون آشام بي‌رحم، چنان عمودي بر سرش کوفت که بي‌درنگ روح پاکش به آسمان‌ها پرواز کرد و آن‌زن در کنار جسد مطهر همسرش به شهادت رسید و بدین‌گونه زن عاشورایی دیگری در صدر تاریخ جاي گرفت.

ام وهب، نخستین زني است که در کربلا به افتخار شهادت نایل آمد.

27. مادر عبدالله بن عمیر

او نیز همراه فرزندش در کربلا بود. بعد از شهادت عبدالله، او عمود خیمه را برداشت و به دشمن حمله کرد. اما به دستور امام(ع) به خیمه‌ها برگشت و امام برای خانواده‌ی ا'نان، دعای خیر کرد و فرمود: «خداوند به شما جزای خیر دهد که درباره‌ی دین خدا و همراهی فرزند پیامبر خود کوتاهی نکرديد. شما را به بهشت و رضایت خدا و پیغمبر بشارت مي‌دهم.»

28. مادر عمرو بن جناده

نام این بانوي شجاع، «بحریه» بنت مسعود الخزرجي است. عمرو بن جناده یازده‌ساله بود. پس از آن که پدرش جناده بن کعب انصاري به شهادت رسید، از امام(ع) اجازه پیکار خواست. امام(ع) فرمود: «این جوان، پدرش شهید شد، شاید شهادت او برای مادرش بسیار ناگوار باشد.» و بدین جهت اجازه پیکار نداد. عمرو

گفت: «یابن رسول الله، مادرم مرا به جنگ فرستاده و مرا تشویق به کارزار کرده است.»

امام اجازه داد و وی به میدان رفت و بعد از مدتی پیکار، به شهادت رسید. سر او را بردند و به سوی سپاه امام انداختند. مادرش سر فرزند را برداشت و پاکیزه کرد و بوسید و سر را به سوی سپاه عمر سعد انداخت و در حالی که مسلح شده بود، به سپاه عمر سعد حمله کرد و دو نفر را به قتل رساند. اما بعداً به توصیه امام حسین (ع) به خیمه‌ها برگشت.

بعد از عاشورای 61 هجری

غروب روز عاشورا، سپاه عمر بن سعد به طرف خیمه‌ها هجوم آوردند. از مردان بنی‌هاشم کسی جز امام سجاد بیمار، زنده نبود. لحظه‌هایی تلخ و کوبنده ایجاد شد. صدای گریه زنان و کودکان، مثل رشته‌هایی از روشنائی، در هم پیوند می‌خورد. در میدان جنگ، پیکرهای پاک و پاره پاره عزیزانشان افتاده بود و اکنون خودشان در برابر هجوم دشمنان قرار گرفته بودند. دشمن برای غارت به خیمه‌ها حمله آورد. دور دیگری از فاجعه کربلا آغاز شده بود: غارت و اسارت. در این صحنه نیز، زنان شجاع اهل بیت، هر کدام به تنهایی، حماسه‌ها آفریدند. گویی همه تاریخ و همه هستی در آن صحرا خلاصه می‌شد بود و این صدایی مظلومانه بود که از حنجره زنان و کودکان معصوم بر آن بیابان طین انداز می‌شد.

1. زینب 3

با هجوم دشمن به خیمه‌ها، زینب که بعد از شهادت برادرش، نیابت خاصه او را برعهده داشت، مسئولیت بزرگی را بر دوش کشیده. زنی که باران مصیبت بر قلبش باریده و طوفان دردها و رنج‌ها او را فرا گرفته، در برابر دشمن، بر بالای بلندای معروف به تلّ زینبیه می‌رود و فریاد می‌زند: «عمر سعد»، اگر منظور سپاهیان تو از حمله به خیمه‌ها به یغما بردن اسباب و وسایل و زیورآلات است، خودمان

می‌دهیم، به سپاهت بگو شتاب نکنند. مگذار دست نامحرمان به سوی خانواده پیامبر(ص) دراز شود.»

زینب، همه زنان و کودکان را گرداورد و درخواست کرد تا هرچه لباس خوب و زیورآلات دارند در گوشه‌ای جمع کنند.

سپاه عمر سعد آمدند و آنچه را بود، غارت کردند و حتی بعضی‌ها به زنان و دختران یورش می‌بردند تا مقنعه و چادر از سر آنان بریابند.

زینب، در آن روز مسئولیت‌های بسیاری برعهده داشت و همه را به خوبی انجام داد؛ از سویی پناه‌گاه زنان و کودکان بود و همه را سریعاً جمع کرد و از خیمه‌های سوخته، خیمه‌هایی جدید ساخت و همه را در خیمه‌ها جا داد، از سویی دیگر، پاسدار و مراقب امام سجاد(ع) بود. وقتی دید که سواری به سوی خیمه امام سجاد هجوم می‌برد، فوری خود را به خیمه برادرزاده‌اش رساند و از تعرض به حریم امامت جلوگیری کرد.

عمر سعد دستور داد، همه بازماندگان فاجعه کربلا را به اسارت بگیرند. آن شب رادر کربلا ماندند. سپیده دم، سپاه برای بازگشت به کوفه آرایش پیدا کرد. دوران اسارت شروع شد.

در آن سپیده دم، صبا بر شهیدان می‌وزید. خانواده پیامبر، در سرزمینی غریب، بی‌کس و بی‌پناه، در محاصره دشمنان قرار داشتند. سپاه عمر سعد می‌خواستند، آنان را حرکت دهند و آنان، زینب، رباب، ام کلثوم، فاطمه و سکینه و... و امام سجاد(ع)، چگونه از کنار شهیدانشان بروند؟

نزدیک غروب روز یازدهم محرم، کاروان اسیران به سوی کوفه حرکت کردند. فاصله کربلا تا کوفه را که شبانه طی کردند، برای خانواده، زنان و کودکان، که از شب عاشورا چشم بر هم نهاده بودند و قلب‌هایشان سرشار از غم و مصیبت بود، ساعات تلخ و فرساینده‌ای بود.

هر قبیله از سپاهیان عمر سعد با سرهای شهیدان که بر نیزه زده بودند، حرکت می‌کردند و اسیران، دست بسته به دنبال هم به راه افتادند. در آغاز صف

اسیران، علي بن الحسين(ع) زنجیر در دست گام بر مي‌دارد و در پايان زينب 3 با قامتي افراشته و نگاهي غم‌زده و عميق منظره حرکت اسیران را در پيش رو دارد و قدری جلوتر، زنجیره نيزه‌داران و طلوع آفتاب سرهاي شهيدان را بر نيزه‌هامي بيند؛ بر بلندترين نيزه سر حسين(ع) رازده بودند.

زينب با آرامش و شکوهي خاص، در انتهاي صف اسیران، ره‌مي‌پيمود ولحظه‌هاي زندگي را در خاطرش مرور مي‌کرد: از مدینه که حرکت مي‌کردند همه جوانان و برادران و فرزندان، حسين و عباس و... زنان را با حرمت تمام در محمل‌ها نشانده بودند؛ از مکه که به سوي کوفه راه افتادند، منزل به منزل، آتش خاطرهي را به جاي گذاشتند، در کربلا، پيمان شکنان که هزاران نامه به امام نوشتند و او را دعوت کرده بودند، با شمشير به استقبالشان آمدند و همه مردان و جوانان بني‌هاشم را، از دم تيغ گذراندند و بر اجسادشان اسب تاختند و خانواده پیامبر را به اسارت گرفتند.

زينب آرام و پرشکوه به سر برادر و کاروان غم‌زده و کودکان مي‌نگريست. سپيده دم دوازدهم محرم، کاروان اسیران به کوفه رسيد. عمر سعد دستور داده بود تا سرهاي شهيدان، زودتر به کوفه برسد و در ميدان عمومي شهر نصب گردد. ابن زياد نيز دستور داده بود کوفه را تزئين کنند و جشن و سرور فراهم آورند. مردم در خيابان‌هاي کوفه جمع شده بودند. کاروان اسیران وارد کوفه شد. خانواده پیامبر، حدود بيست سال پيش، تزيك به پنج سال در دوران حکومت امام علي(ع) در اين شهر زندگي کرده بودند، با مردم آشنا بودند و امروز خانواده علي(ع)، اسيرانه وارد کوفه مي‌شدند.

برخي از مردم براي اسیران، نان و خرما مي‌آوردند. زينب گفت: «صدقه بر خانواده پیامبر حرام است و اجازه نداد کسی از آنان نان و خرما استفاده کند.» صدای مردم به گريه بلند شد. آنان اندک اندک به هوش مي‌آمدند. وقتی خانواده پیامبر را بسته در زنجیر و در حال اسارت مي‌ديدند، اشک از دیدگانشان مي‌باريد. چشمان مردم باراني شده بود و دل هایشان طوفاني.

وقتي چشمانشان به سرهاي شهيدان و کاروان اسيران مي افتاد، از خجالت سرهايشان را پايين مي افکندند و با دست بر صورتهايشان مي زدند و ناله سر مي دادند...

زينب، صحنه را براي ابلاغ پيام عاشورا مهيا ديد، گفتي جريان مذاق آتش بود که از قلب پردودش، آتش فشاني سر مي کشيد. صداي او، صداي هلهله و شادي و نيز صداي گريه مردم کوفه را آرام کرد. مردم آرام شدند. زينب پس از ستايش خداوند، مردم کوفه رانكوهش کرد و از پيمان شکني آنان گفت و آنان را زبان کار و غدار خواند.

زينب گفت: «آيا مي دانيد چگونه داغ بر دل پيامبر خدا نهديد؟ حرمت او راشکستيد و خون فرزندان او را ريختيد؟ آن چنان کار نابخردانه اي کرديد که زمين و آسمان از شر آن لبريز است و شگفت مداريد که چشم فلک خون ريز است.»

گويا، سخنان علي بود که از زبان زينب بلند مي شد. مردم با اين صدا و کلام آشنا بودند. هنوز سخنان زينب به پايان نرسيده بود که صداي گريه مردم بلند شد. سخنان کوبنده زينب، چونان پتکي آهنين بر سرتماشاگران فرود آمد.

مردم کوفه، از درون شکستند و صداي گريه شان، صداي پشيماني آنان بود. مردم از خجالت چهره خود را مي پوشانيدند و دستان خود را مي گزيدند. هيچ کس مردم کوفه رامثل آن روز گريان ندیده بود.

کاروان اسيران را با عجله وارد کاخ ابن زياد کردند. بزرگان کوفه و فرمانده هاي سپاه و جمعي از پيمان شکنان در کاخ جمع شده بودند. ابن زياد در حالي که با چوب بر لبان مبارك امام مي زد، خطاب به زينب گفت: «سپاس خداوندي را که شما را رسوا کرد و قصه وفتنة شما را دروغ گردانيد.»

اين بار نيز زينب خروشيد و پاسخ داد: «سپاس خداوندي را که ما را به وجود محمد(ص) گرامي داشت و ما را پاك و پيراسته گردانيد. چنان نيست که تو مي گويي، بلکه کار تبه کاران و بدکاران، دروغ است.»

ابن زياد گفت: «کار خدارا با خاندانت چگونه ديدي؟»

زينب گفت: «جز زيبايي نديدم. شهادت براي آنان مقدر شده بود. به زودي خداوند آنان و تو را گردهما' وردو داوري خواهد كرد و در آن روز، مشخص خواهد شد كه پيروي از آن كيست؟»

آرامش و وقار و تسلط زينب بر روح و سخنانش، كام زياد را تلخ كرد و جشن پيروي اش، به جشن شكست و آبروريزي انجاميد.

ابن زياد از فرط ناراحتي دستور كشتن زينب را صادر كرد، ولي سخنان زينب آن چنان افراد مجلس را برانگيخت كه تعدادي از آنان به ابن زياد اعتراض كردند و ابن زياد حرفش را عوض كرد و نظري بر امام سجاد افكند. زينب علي بن الحسين(ع) را در آغوش كشيد و فرياد زد: «اگر مي خواهي او را بكشي، مرا هم با او بكش.»

و بدين ترتيب، زينب، براي چندمين بار از حريم امامت دفاع و پاسداري نمود. كاروان اسيران در 15 يا 19 يا 20 محرم از كوفه به طرف شام حركت كردند، تا يزياد نزد يك، نابودي خاندان پيامبر را ببيند.

اولين روز صفر سال 61 هجري كاروان به شام رسيد؛ اسيراني كه آنان را با زنجير بسته بودند. علي بن الحسين(ع) هم كه زنجير به گردنش بسته شده بود، از كوفه تا شام، يكسره غرق سكوت بود و كلمه اي سخن نگفت. اما چشمان بيدار و دل پرشعله اش لحظه اي آرام نداشت. ميديد كه زينب 3 سهميه نانش را نمي خورد و به كودكان مي دهد و شب ها از ضعف، همواره نماز شبش را نشسته مي خواند. چشمان پاك و پرصفاي علي بن الحسين(ع) شاهد بود كه حتي يك شب، نماز شبانه زينب 3 ترك نشد.

اسيران را به طرف قصر يزياد حركت دادند. زنان شام دف مي زدند و هلهله مي كردند. صداي شادماني، صداي دف و طبل در شام پيچيده بود. خانواده پيامبر(ص) تكرر صحنه كوفه را در شامديدند. آرام و پرشكوه وارد مجلس يزياد شدند.

یزید با چوب بر لب‌های امام حسین(ع) می‌نواخت و شعر می‌خواند و شادی می‌کرد. در درون زینب توفانی از آتش و دود بر پا شده بود. نگاه زینب بر چهره حسین(ع) بود و صدای برخورد چوب دستی بر لب‌ها و دندان‌های درخشان حسین(ع) روحش را آزرده. ناگاه صدای زینب در کاخ یزید بلند شد:

«ای پسر آزادشدگان! آیا می‌پنداری که زمین و آسمان را بر ما تنگ کرده‌ای و خانواده پیغمبر را شهر به شهر می‌بری و افتخار می‌کنی؟ به خدا این شادی، عزای توست و این زندگی برای تو بلاست! آیا با چوب دستی بر دندان جگر گوشه پیامبر می‌زنی و شادی می‌کنی؟ به زودی در پیش گاه خداوند حاضر خواهی شد و کیفر خواهی دید. اما ای دشمن و دشمن زاده خدا، من هم اکنون تورا خوار می‌دارم و اهانت‌های تو را به هیچ‌می‌گیرم. خدایا حق ما را بستان و کسانی را که به ما ستم کردند، به کیفر رسان.»

غرور و تبختر یزید شکست و آبرویش برباد رفت. یزید در دره تباهی و غرورسرنگون شد و زینب³ همچنان بر قله آزادی و عزت ایستاده بود. در این هنگام، مردی از اهل شام، برای این که ابهت سخنان زینب را بشکند و مجلس را به نفع یزید تمام کند، نگاهش را به چهره فاطمه، دختر امام حسین(ع) افکند و به یزید گفت: «ای امیرمؤمنان! این اسپر را به من ببخش.» درد و دغدغه بر جان فاطمه افتاد. اما این بار نیز زینب، شجاعانه فاطمه را به خود چسبانید و فریاد زد: «ای دروغ‌گو و فرومایه، تو و یزید چنین حقی نداری. اینان خانواده پیامبرند و شما شایستگی وصلت با این خاندان پاک را ندارید.»

یزید یک‌بار دیگر شرمگین و درمانده ماند. شرنگی جان‌کاه بر جان تباهش و ضربه‌ای سهمگین بر چهره پیروزی خیالی او افتاد.

فردای آن روز، سخن‌رانی علی بن الحسین(ع) در مسجد شام ضربه دیگری بود بر ابهت دروغین یزید. سخنان امام سجاد(ع) مردم را آگاه کرد و صدای آنان به ناله وضحه بلند شد.

یزید ناچار اجازه داد خانواده پیامبر در آن چند روزی که در دمشق ماندند، آزادانه برای شهیدان کربلا عزاداری کنند. مردم شام بر اثر سخنرانی‌های زینب و علی بن الحسین (ع) و صدای عزاداری و تماس گاه بی‌گاه اسیران با آنان در آستانه دگرگونی و راه‌یابی به واقعیت‌ها بودند. ناچار دستگاه یزید، تصمیم گرفت خانواده پیامبر (ص) را از شام خارج کنند و به مدینه باز گردانند.

کاروان خانواده در 20 صفر 61 هجری به مدینه وارد شد. پرده‌های اشک، چشمان همه را پوشانده بود. کوهی از مصیبت را بردوش می‌کشیدند. مردم، خانواده پیامبر را در میان گرفته بود و می‌گریستند. انگار همه مدینه به حرکت آمده بود. همه گریه کنان و نوحه‌خوان بر سر و سینه می‌زدند.

چشمان زینب 3 پیوسته گرم اشک بود. ابتدا به زیارت مرقد مطهر پیامبر اسلام (ص) رفتند. صدای زینب به گوش می‌رسید که: «ای رسول خدا، خبر کشته شدن حسین را آورده‌ایم.»

خانواده پیامبر، زنان بنی‌هاشم همه سیاه پوشیده بودند. چشمان آنان همواره گرم اشک بود، نه آرایش کردند و نه شادی. نوشته‌اند که تا پنج سال، دودی در خانواده بنی‌هاشم دیده نشد؛ یعنی مهمانی‌هایی که معمولاً برگزار می‌شد، متوقف شده بود.

زینب 3 آن چنان عزادار و مصیبت‌زده بود که پیکرش تاب آن همه درد رانداشت. اما او بی‌قرار و ناآرام بود. عاشورا او را لحظه‌ای آرام نمی‌نهاد. مگر می‌توانست آرام‌بگیرد؟ در خانه و مسجد برای مردم سخن می‌گفت. جمعیت در اطرافش حلقه می‌زدند و او واقعه کربلا را، شهادت امام حسین و یارانش را و اسارت خانواده پیامبر را برای آنان تعریف می‌کرد. آگاهی مثل موج‌هایی دریا به سوی ساحل جان مردم، هر روز و هر لحظه در حرکت بود.

موجی از اشک و توفانی از فریاد در مدینه ایجاد شده بود. رعب و استبداد حکومت یزید، شکسته شده بود. زینب از طرف امام سجاد (ع) نیابت خاصه داشت، احکام اسلامی را برای مردم بیان کند. و خانه او همواره محل مراجعه مردم بود.

مخالفتان حکومت بنی‌امیه و انقلابی‌های شجاع؛ مانند: ابراهیم فرزند مالک اشتر و عبدالله پسر حنظله غسیل الملائکه و...، شوریده و شیدای سخنان زینب 3 بودند. کار زینب ابلاغ خون شهیدان بود، درخشش عاشورا در میان مردم، زنده نگاه داشتن خاطره شهیدان و راه آنان. سخنان زینب، نهضت بیداری در مدینه را آغاز کرد، هرروز در گوشه و کنار مدینه مجالسی برپا می‌شد و شعله‌های بیداری افروخته می‌گردید.

عبیدلی در اخبار الزینبیات نوشته است که زینب کبرا 3 اُشکارا مردم را به قیام برضد یزید فرا می‌خواند و می‌گفت: «حکومت یزید، باید تاوان عاشورا را بپردازد.»

روزی که زینب 3 مثل دریا خاموش شد، سرشار از رنج‌های سنگین و غم‌های عمیق بود. عاشورا و اسارت را پشت سر گذاشته بود، اما نگاه دور پرواز او نهضت مدینه را می‌دید که ابراهیم پسر مالک اشتر، عبدالله پسر حنظله و پسران شجاع مدینه، از ستم یزید بر جان آمده‌اند و بر حکومت شوریده‌اند و مردم مکه به پا خاسته‌اند و جوانه‌های نهضت و بیداری در میان مردم کوفه رویده است.

2- ام کلثوم

ام کلثوم، دومین خواهر امام حسین (ع)، از جهت سن و فضل، تالی زینب است. همان‌گونه که در تحمل مسئولیت‌ها و دشواری‌های بعد از نهضت خونین و شهادت امام حسین (ع) شریک و هم‌کار او بود.

در لحظه وداع امام حسین (ع)، ام‌کلثوم ناله و فریاد می‌کرد و از این‌که می‌دید برادرش به مقابله با لشکری خون آشام می‌رود، اشک از چشمانش سرازیر بود. امام او را تسلی دادند و دعوت به صبر نمودند.

هنگامه سخت عاشورا و تنهایی امام حسین (ع)، در دل توفانی علی بن‌الحسین (ع) آشوب‌ها ساخته بود و آرام و قرار را از او گرفته بود. در حال بیماری، از فرط غیرت و شجاعت، در حالی که به عصا تکیه می‌داد عزم میدان کرد. ام‌کلثوم

از خیمه‌هاشتابان خارج شد و پشت سر امام حرکت کرد تا مانع عزیمت او به میدان گردد و سرانجام با سفارش امام حسین(ع) به ام‌کلثوم، برادرزاده‌اش را به خیمه‌ها برگرداند.

بعد از پایان فاجعه عاشورا، وقتی کاروان اسیران را به کوفه وارد می‌کردند، ام‌کلثوم، نیز به همراه کاروان بود. وقتی دید که نگاه تند و آزاردهنده عده‌ای از مردم کوفه به طرف زنان خاندان پیامبر است، فریادی غیرت‌مندانانه برآورد: «ای مردم کوفه، از خدا و رسول‌خدا شرم نمی‌کنید که به خانواده پیامبر(ص) نظر می‌کنید؟» روزگاری به وقت حکومت امام علی(ع) در کوفه، ام‌کلثوم به عنوان دختر خلیفه عزت و احترام داشت، اما این بار در حالی وارد کوفه می‌شد، که کوفیان برای تفریح و تماشای آنان به کوچه و خیابان آمده بودند. او در حالی وارد کوفه می‌شد که سرهای برادران و عموزادگان و یاران برادرش، جلوتر از آنان در مقابل چشم مردم بر نیزه‌ها زده شده بود. رنج‌ها بر ام‌کلثوم فشار می‌آورد و از درد به خود می‌پیچید، تا این که زینب 3 سخن‌رانی را آغاز کرد و صدای زینب در گوش مردم کوفه پیچید، از کرده خویش پشیمان‌شان کرد. با سخنان زینب، صدای مردم کوفه به گریه و ندبه بلند شد. زنان موهای خود را افشان کردند و خاک بر سر و صورت خود ریختند و بر صورت هایشان سیلی زدند.

بعد از زینب 3 ام‌کلثوم در حالی که صدایش به گریه بلند بود از پشت پرده هودج، سخن آغاز کرد: «ای اهل کوفه، بدان به حالتان! چرا حسین را تنها گذاشتید و او را شهید کردید و خاندانش را به اسیری گرفتید؟ وای بر شما! آیا می‌دانید چه جنایت بزرگی کردید؟ کسی را کشتید که پس از پیامبر خدا، مقام هیچ کس به او نمی‌رسید. خونی را بر زمین ریختید که خدا و قرآن و پیامبر، ریختن آن را حرام کرده بودند.»

بعضی از مورخان می‌نویسند: «ام‌کلثوم در مجلس ابن زیاد نیز سخن‌رانی

کرد.»

و همچنین در بازگشت کاروان اسیران از شام به مدینه، چون مدینه از دور نمایان شد، ام کلثوم قصیده‌ای را با این مطلع شروع کرد و گریست:

مدینه جدنا لا تقبلینا فبالحسرات و الاحزان جینا؛

«مدینه جدمان ما را دیگر نمی‌پذیرد، زیرا ما با حسرت‌ها و اندوه‌ها به سوی آن آمده‌ایم».

و سرانجام درد و رنج فاجعه کربلا، توان و تاب را از ام‌کلثوم گرفت و بعد از گذشت چهارماه و ده روز از مراجعت از شام در سن 55 سالگی در مدینه وفات یافت.

3. فاطمه

دختر بزرگ امام حسین(ع) نیز، مانند دیگر زنان اهل بیت در زندگی‌ای پر حادثه، زیست. فاطمه باری سنگین از مصیبت‌ها و رنج‌ها را بردوش کشید و سرانجام به همراه کاروان اسیران، عازم کوفه شد. او نیز در کوفه به سخن‌رانی پرداخت و به افشای ماهیت کوفیان سخن گفت. فاطمه بعد از حمد و سپاس الهی، رو به مردم کوفه کرد و گفت:

«دیروز جد ما را کشتید و هنوز خون ما از شمشیرهایتان می‌چکد و اکنون از ریختن خون ماو چپاول و غارت اموال ما خشنود می‌شوید. ای اهل کوفه، هلاکت بر شما باد! اینک منتظر لعنت و عذاب خدا باشید که به همین زودی، پی در پی بر شما خواهد شد.»

در شام، سخت‌ترین روزها بر خانواده پیامبر گذشت. زیرا شام پایگاه دشمنان اهل بیت بود. در کاخ یزید، یکی از شامیان، نگاه آزاردهنده‌اش را به فاطمه دوخته بود و از یزید می‌خواست تا فاطمه را به او ببخشد. فاطمه می‌گوید: «بدنم از بیم لرزید و پنداشتم که این کار برای آنان شدنی است. پس به لباس عمه‌ام زینب چسبیدم.»

و زینب 3 این زن شجاع و قهرمان به آن مرد شامی بانگ زد و او و یزید را از آن سخنان پشیمان ساخت.

مورخان، فاطمه دختر امام حسین(ع) را مادر انقلابی‌ها می‌نامند، زیرا چنان که می‌دانیم، فاطمه با حسن مثنی فرزند امام حسن(ع) ازدواج کرده بود و از او فرزندان را، به نام: عبدالله، ابراهیم، حسن مثلث و ام‌کلثوم و زینب دارا شد. سلسله قیام‌های علوی که بر ضد بنی‌امیه و بعدها بر ضد بنی‌عباس انجام می‌گرفت، همه از نسل نخستین انقلابی‌علوی، محمد معروف به نفس زکیه هستند که محمد فرزند عبدالله بن حسن مثنی؛ یعنی از نسل فاطمه دختر امام حسین(ع) است.

فاطمه در ماجرای کربلا نوع‌ورس بود و همسرش حسن مثنی نیز هفده سال داشت. حسن در میدان کربلا بعد از جنگی شجاعانه زخم‌های شدید برداشت و در میدان افتاد و دشمن به فکر این که او کشته شده، او را رها کرد. اما بعداً بستگانش او را در میان کشتگان زنده یافتند و مخفیانه به کوفه بردند و بعدها در سن 35 سالگی به شهادت رسید.

4. رباب

همسر وفا پیشه امام حسین(ع)، بعد از کربلا همیشه در آتشی که داغ مرگ شوهر و فرزند شش ماهه‌اش، بر جانش افروخته بود، می‌سوخت و همواره دیدگان فاجعه دیده‌اش اشک حسرت و اندوه می‌ریخت.

غروب روز یازدهم محرم وقتی عازم کوفه می‌شدند، برای رباب ساعاتی فرساینده و تلخ بود. یاد حسین و غربت و تنهایی‌اش، و شهادت او و شهادت علی پسر شیرخواره‌اش و... از ذهن رباب دور نمی‌شد. او مرثیه‌ای سرود:

اِنَّ الَّذِي كُنا نوراَ يُسْتَضْاُءُ بهِ كَرْبِلاءَ قَتِيلُ غَيْرَ مَدْفونَ
سَبَطُ النَّبِيِّ جَزاءُ اللهِ صالِحَةً عَنّا جَنَّتْ خُسْرانَ المَوازينِ
قَدْ كُنْتَ جَبَلًا صَعْبًا الوُدُّ يَهُوَ وَ كُنْتَ تَصْحَبُنا يا رَحْمَ وَ الدِّينِ
مَنْ لِيَتامِي' وَمَنْ لِلسائِلينِ وَ مَنْ يُعْني وَ ياوي اءَلِيَهْ كُلُّ مِسكينِ

وَاللَّهِ لَا أَبْتَغِي صَهْرًا يَصْهَرُكُمْ حَتَّىٰ أُغَيَّبَ بَيْنَ الرَّمْلِ وَالطِّينِ؛

«آن کسی که خود نور بود و از او روشنایی می‌گرفتند، در کربلا شهید شده است و پیکرش بر خاک مانده است. پسر پیامبر خدا، خداوند تورا پاداش نیکو دهد از سوی ما، و از خسران موازین در قیامت به دور دارد. تو به مانند کوهی بودی که با مهر و دیانت با ما رفتار می‌نمودی. پس از تو، که یار یتیمان و فقیران باشد؟ چه کسی درماندگان را در پناه گیرد؟ پس از تو، همواره تنها خواهم ماند، تا این که در میان خاک و گل قرار گیرم.»

در مجلس ابن زیاد در کوفه، سرهای شهیدان را در اطراف مجلس قرار داده بودند و سر مبارک حسین(ع) در داخل تشتی، جلو ابن زیاد بود. رباب، سر حسین(ع) را از برابر ابن زیاد برداشت، بوسید و در دامن گرفت و خواند:

وَأُحْسِنًا فَلَا نَسِيْتُ حُسَيْنًا أَفْصَدَتْهُ أَسِنَّةُ الْأَعْدَاءِ
غَادِرُهُ يَكْرِبَلَاءَ صَرِيحًا لَا سَقَى اللَّهُ ج' انبِي كَرْبَلَاءِ

«دریغ بر حسین! هرگز او را فراموش نمی‌کنم، که نیزه‌های دشمنان، قصد او را کردند. او را به حيله کشتند و در زمین کربلا به خاک افکندند، خداوند هیچ گاه زمین کربلا را سیراب نکند.»

عاطفة جوشان رباب³، سخنان زینب³ و گفتگوی ابن زیاد با امام سجاد(ع)، مجلس ابن زیاد را بر هم زد و ابن زیاد را رسوا کرد. در مورد رباب، روایت دیگری نیز هست، که اگر برای عزای امام حسین(ع) بتوان اندازه‌ای را گفت. رباب ثابت کرد که چگونه عزای حسین(ع) بر جان او خیمه زده است و بی حسین(ع) ماندن برای او، معنایی ندارد.

بر طبق روایت، رباب کربلا را ترك نکرد و در کنار پیکرهای شهیدان ماند. پس از آن که زنان و مردان قبیله غاضریه پیکرها را دفن کردند، او هم چنان در کنار مرقد حسین(ع) ماند و آن قدر گریست تا مرغ روح بی‌قرارش پرکشید.

ذوقی چنان ندارد بی دوست زندگانی دو دم به سر آمد، زین آتش نهانی

(سعدی)

به روایت برخی دیگر از مورخان، رباب نیز همراه کاروان اسیران به کوفه و سپس به شام رفت، رباب در این مسیر، هنگام عبور از شهر حلب، بر اثر شدت ناراحتی‌ها و گرسنگی و سختی راه، بیمار شد و از شتر افتاد و کودکی که در شکم داشت، سقط شد و هنوز همان محل به نام «سقط المحسن» زیارت گاه مردم است. نام آن کودک محسن بود و این غم جان کاه، بر غم های رباب افزون گشت و او را پیش از پیش آزرده ورنجور ساخت.

بعد از بازگشت اسیران به مدینه، رباب يك سال در کربلا بر مزار حسین(ع) مقیم شد و هرگز زیر سقفی نیارمید.

می‌نویسند که در مدینه، تعدادی از بزرگان و اشراف عرب به خواستگاری رباب آمدند، اما این زن وفاییش به هرگز نپذیرفت و گفت: «پس از حسین(ع) کدام مرد شایسته همسری من است و بعد از پیامبر بزرگ، خود را عروس چه کسی بدانم؟»

باقی عمر رباب در غم و اندوه گذشت. روز به روز از تاب غم، فرسوده‌تر و از فشار اندوه ناتوان‌تر گشت، تا سرانجام جان لبریز از ملال و مصیبت او به جهان دیگر شتافت.

نهضت ترجمه

Translation Movement

5. سکینه

غروب روز یازدهم، خاندان پیامبر(ص) را اسیرانه، سوار شتران کردند و به سوی کوفه حرکت دادند. موقع عبور از کنار شهدا، سکینه دید که جسد پدرش بر روی زمین داغ کربلا افتاده و غرقه در خون است. خود را بر روی جسد پدر انداخت تا او را وداع گفته و خلجان و هیجانی را که از مصیبت در دلش می‌گذرد با پدر بگوید. کسی نمی‌توانست سکینه را از جسد امام حسین(ع) دور کند تا این که جمعی از زنان گرد آمدند و او را به زور از جسد پدر دور نمودند.

در مسیر حرکت کاروان اسیران، وقتی در اول صفر سال 61 هجری به شام رسیدند، شام را در جشنی باشکوه دیدند. مردم شام برای دیدن اسیران در

میدان های دمشق تجمع کرده بودند. اسیران، و سرهای شهیدان و خانواده پیامبر را در خیابان های شام می گرداندند.

سهل بن سعد می گوید: «وقتی مردم را سرشار از شادی دیدم، گمان کردم شاید مردم شام، جشنی دارند و من نمی دانم، لذا پرسیدم: آیا عید است؟ گفتند: ای پیر مرد! مثل این که غریبه ای. گفتم: من سهل بن سعد هستم و پیامبر را دیده ام و از او حدیث نقل می کنم. گفتند: این سر حسین و یاران اوست که از عراق به شام می آورند. گفتم، ای عجب! سر حسین (ع) فرزند دختر پیامبر را می آورند و مردم شادی می کنند؟! در کنار دروازه ایستادم. پرچمها رسیدند. مردی در جلو، نیزه ای بلند در دست داشت. سر حسین (ع) که شباهتی تمام به پیامبر (ص) داشت، بالای نیزه بود. به دنبال آن کاروان زنان و کودکان می آمدند. از دختری پرسیدم: نام تو چیست؟ گفت: من سکینه، دختر حسین (ع) هستم. گفتم: آیا می توانم برای تان کاری بکنم؟ من سهل بن سعد هستم که جد شما را دیده ام و از او حدیث نقل می کنم. گفت: به این نیزه دار بگو که سر پدر مرا از جلو چشمان ما به کناری ببرد. مردم دارند ما را نگاه می کنند. نیزه دار جلو برود تا نگاه مردم متوجه ما نباشد.»

سهل بن سعد گوید: «به نیزه دار نزدیک شدم. چهارصد دینار به او دادم و او جلورفت.»

و بانوان بنی هاشم در پاسداری از عفاف و عصمت و شخصیت خود چنین بودند، حتی در دوران اسارت می کوشیدند و در حین ورود به شهرها، دستان خود را جلو چهره های خود می گرفتند، تا دستها مانعی از نگاهها باشد.

6. فاطمه صغری

او دختر گرامی امام حسین (ع) است که در مدینه مانده بود و بعضی مورخان از بیمار بودن او خبر می دهند. وی اگر چه در زمین کربلا نبود، ولی به درد فراق پدر و برادر و خواهران و عموها و عمه های خود دچار بود.

علامه مجلسي نقل مي‌کند: «چون حضرت حسين(ع) را شهيد کردند. غرابي بيامد و بال و پر خود را در خون حضرت بيالود و خويشتن را به مدینه رساند و بر لب ديوارخانه فاطمه صغرا نشست. فاطمه چون آن مرغ خون آلود راديد، به هايهاي گريست و درمرثيه پدرش اشعاري حزن آلود سرود.»

7. ام البنين

فاطمه کلابيه معروف به «ام‌البنين»، مادر سردار رشيد کربلا، ابوالفضل العباس است. او همسر امام علي(ع) است که چهار فرزندش در کربلا شهيد شدند. در قدرت ايمان و علاقه وي به خاندان عصمت و طهارت همين بس که وقتي خبر شهادت چهار فرزندش را به او دادند، گفت: «رگهاي قليم پاره شد. فرزندانم و هرچه زير آسمان نيل گوناست، فدای ابا عبدالله الحسين(ع)، مرا از حال حسين(ع) مطلع سازيد.»

ام‌البنين در سوگ حسين و فرزندانش، چنان نوحه‌ها مي‌سرود و مي‌گريست که مردم مدینه دورش جمع مي‌شدند و با او مي‌گريستند. حتي مروان بن حکم که از دشمنان بني‌هاشم بود، از شنيدن نوحه‌سراييهاي ام‌البنين در قبرستان بقيع، اشک مي‌ريخت.

نهضت ترجمه
Translation Movement
INS

8. لبابه

وي بانوي حرم قمر بني‌هاشم ابوالفضل العباس(ع) است. او دختر عبيدالله بن عباس است. نام مادرش نيز، ام حکيم بود. حضرت ابوالفضل، از اين بانو، دو فرزند بنام فضل و عبيدالله داشت. ابو نصر بخاري گوید: «بعد از شهادت حضرت ابوالفضل، لبابه بازيد بن حسن بن علي(ع) ازدواج کرد و از او نيز دو فرزند به دنيا آورد: نفيسه و حسن.»

نفيسه بعدها با اسحاق مؤتمن، فرزند امام صادق(ع) ازدواج کرد و آرامگاهش درمصر زيارت‌گاه خاص و عام است.

حسن بن زید در دوران منصور عباسی پنج سال حاکم مدینه بود، سپس منصور او را عزل و به زندان انداخت. بعد از مرگ منصور، از زندان رهایی یافت و سرانجام در هشتادسالگی در راه عزیمت به حج درگذشت.

9. ام سلمه

او همسر پیامبر گرامی اسلام (ص) بود. این زن بعد از خدیجه 3 میان زنان پیامبر (ص) مقام والایی داشت و منزلتش نزد آن حضرت برتر و مقدم بود. پیامبر از دین‌داری و فضیلت او فراوان می‌گفت.

ام سلمه از زمانی که به خانه پیامبر وارد شد، اهل‌بیت او را دوست داشت و شیفته اهل‌بیت بود. او از فاطمه، مانند فرزند خود سرپرستی می‌کرد و بعدها نیز فرزندان فاطمه را همانند فرزندان خود عزیز می‌شمرد.

از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «حسین (ع) هنگامی که به سوی عراق روان گردید، نامه‌ها و وصیت خویش را نزد ام سلمه به امانت گذاشت و چون علی بن‌الحسین (ع) از اسارت شام به مدینه برگشت، ام سلمه آن‌ها را به او تسلیم کرد.»

ام سلمه عشق و علاقه‌ای خاص به امام حسین (ع) داشت. اشعار زیر را وقتی که حسین (ع) را در آغوش می‌گرفت، می‌خواند:

بأبي ائبنَ علي أنتَ يا خيرَ ملي
كُشْ كَأَسنانِ الحلي كُنْ ككَبشِ الحولِ؛

«پدرم فدای پسر علی باد. تو به خیر و نیکی آکنده‌ای. در تیزی و استواری مانند گیاه خاردار و همچون سرور بینا و آگاه قوم باش.»

و این احترام و علاقه دو طرفه بود. امام حسین (ع) نیز موقع خروج از مدینه به دیدار ام سلمه می‌رود و به قدرت علم امامت، محل شهادت خود و اصحابش را به او نشان‌داده، نامه‌ها و وصیت‌های خود را به او می‌سپارد تا بعدها در اختیار امام سجاد قرار دهد.

روز عاشورا، در مدینه، در خانه امسلمه، صدای گریه پیچیده بود. امسلمه در خواب دیده بود که بر سر و صورت پیامبر غبار نشسته است. پرسیده بود: «پیامبر خدا، چه اتفاقی افتاده است؟» پیامبر گفته بود: «حسین(ع) شهید شده است.» اما امسلمه نشانه دیگری نیز داشت؛ خاکی را پیامبر به او داده بود که وقتی حسین(ع) شهید شود، از خاک، خون تازه خواهد چکید. خاک نزد وی بود و چون وقت آن رسید و آن را دید که خون گردیده، فریاد برآورد: «ای حسین(ع) ای پسر پیامبر خدا!»، پس زنان از هر سو شیون برآوردند، تا از شهر مدینه چنان شیونی برخاست که هرگز مانند آن شنیده نشده بود.

امسلمه عمر طولانی کرد. اما خبر شهادت امام حسین(ع) بر او بسیار گران آمد و او را در بهت و خاموشی شدیدی فرو برد و چندی از این حادثه نگذشته بود که در سن 84 سالگی در سال 62 هجری وفات یافت و در بقیع دفن شد.

10. صفیه (دختر عبدالله عقیف)

چنان که صفحه های قبل گفته شد، زینب 3 در مجلس ابن زیاد، با سخنان آتشین خود، شادی ابن زیاد را به ماتم و عزا مبدل ساخت و ماهیت پست و پلشت عبدالله بن زیاد را افشا و آبرویش را در جمع منافقان کوفه، لگدمال کرد. لذا ابن زیاد برای جبران این شکست، به مأموران خود دستور داد تا مردم را در مسجد کوفه جمع کنند. همه در مسجد جمع شدند. ابن زیاد بالای منبر رفت و گفت: «سپاس خدایی را سزاست که حق و اهل آن را پیروز گردانید. امیرالمؤمنین یزید و حزب او را یاری کرد و دروغ گو، حسین بن علی و یاران او را کشت.»

ناگاه از میان جمعیت صدایی در مسجد پیچید و سکوت سنگین مسجد را در هم شکست: «ای پسر مرجانه، دروغ گو و فرزند دروغ گو، تویی و پدرت و کسی که تو را به حکومت عراق فرستاده و پدرش. آیا پسران پیغمبر را می کشید و دم از راست گویی می زنید؟»

شرنگی دردآلود بر کام ابن زیاد نشست و تلخی کشنده ای وجود منفور او را در خود گرفت و سكرات لحظات گذشته را از سرش پراند. مگر او همه فریادها را

خاموش نکرده بود؟ مگر به دستور او سرهای بی تن کشتگان را برای ایجاد وحشت و رعب، در کوچه و بازار نگردانده بودند؟ پس این صدای کیست که بی هیچ رعب و وحشتی، بر سر او فریاد می‌کشد؟

همه مردم کوفه این فریاد زنده را می‌شناختند. او عبدالله بن عقیف الازدی بود، پیرمردی که دوست و یار علی(ع) بود. یک چشمش را در جنگ جمل از دست داده بود و چشم دیگرش را در جنگ صفین. و مرد نابینای کوفه، کارش همه روزه این بود که روزها به مسجد می‌آمد و به نماز می‌ایستاد.

صدای دردمندانه او امروز در مسجد کوفه پیچید و ابن زیاد که سراسیمه شده بود و دوباره طعم تلخ شکست را می‌چشید، فریاد زد او را بگیرد.

افراد قبیله «ازد» عبدالله را از مسجد خارج کردند و سخنرانی ابن زیاد نیمه کاره ماند و مجلس به هم خورد. بعد از مدتی، سواران ابن زیاد خانه عبدالله بن عقیف را محاصره کرده و با سواران قبیله ازد به نبرد پرداختند. کثرت تعداد سواران ابن زیاد سبب شکست محاصره شد و آنان در صدد شکستن در خانه عبدالله شدند. دختر عبدالله که شاهد ماجرا بود، پدر را آگاه ساخت. عبدالله گفت: «دخترم نترس! شمشیر مرا بده و از اطراف مواظبت کن.»

دختر شمشیر را به دست پدر داد و مرد نابینا که سالها بود شمشیر بدست نگرفته بود در حالی که رجز می‌خواند شروع به جنگ نمود. با نزدیک تر شدن مأموران ابن زیاد، دختر، عبدالله را با خبر می‌کرد و با بلند شدن صدای دختر، انگار فرمان فرمانده صادر شده باشد، عبدالله به حرکت در می‌آمد.

عبدالله با راهنمایی‌های دخترش، جنگی شجاعانه انجام داد و تعدادی از مأموران را به قتل رساند، اما سرانجام ضعف و خستگی شدید، او را از کار انداخت و مأموران ابن زیاد موفق به دستگیری او شدند.

ابن زیاد در سردی خفت بار و ذلیلانه خود، دستور داد تا آن شعله نابینا را که نثار بیثباتی انسان شده بود. خاموش کنند.

محله سنجه، شاهد کشته شدن عبدالله بن عقیف شد و پیکر خونین و بی سرعبدالله، ضربه دیگری شد بر صحنه آرایبی عبیدالله بن زیاد و شجاعت دختر عبدالله بن عقیف، الگویی شد برای دختران تاریخ، تا در دفاع از حق، راهنمای صدیق برای سربازان جبهه حق باشند.

مؤلف ریاحین الشریعه نام این دختر را «صفیه» نوشته و می‌گوید:

«ابن زیاد دستور داد این دختر را برای خاطر این که در جنگ پدرش با مأموران، پدر را راهنمایی می‌نمود، زندانی کردند، ولیکن به دستور سلیمان بن سرد خزاعی مردی به نام «طارق» او را از زندان نجات داد و صفیه، مخفیانه به قادسیه رفت. در قادسیه به قبیله خزاعه پیوست و بعد از قیام توابین، به عقد محمد بن سلیمان بن سرد خزاعی درآمد و از او شش پسر و چهار دختر متولد شد که همه از شجاعان و از شیعیان امام علی (ع) بودند.

11. ام لقمان

او دختر عقیل بن ابی طالب و خواهر مسلم بن عقیل بود. زنی دانشمند، و خردمند، سخنور و شجاع بود و در میان زنان بنی‌هاشم به سخنوری و فصاحت و روانی بیان شهرت داشت. وقتی کاروان بازماندگان فاجعه کربلا به مدینه رسیدند، ام لقمان گروهی از مردم مدینه را به استقبال آن کاروان مصیبت زده تهییج کرد و با آن گروه به پیش واز آمد. صدای گریه مردم در مدینه پیچیده بود. ام لقمان برای مردم، این اشعار را خواند:

مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَ أَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَّمِ

يَعْبُرْتِي وَ يَاهْلِي بَعْدُ مُفْتَقِدِي مِنْهُمْ أُسَارِي' وَ مِنْهُمْ ضَّرَجُوا يَدَمِ؛

«چه خواهید گفت، اگر پیامبر (ص) به شما بگوید: شما که آخرین امت من بودید، با خانواده و فرزندان من، پس از من چگونه رفتار کردید. عده‌ای از آنان در خون خود آغشته شدند و عده‌ای به اسارت رفتند.»

آري اين چنين بود....

در اين ماجرا، گروهی اندك از زنان و دختران پاك باز انقلابی، كه در دامن آن روزبزرگ شكفتند، وظیفه سخت افشاگری را به شایسته‌ترین صورت به پایان بردند. چنان‌كه رباب همسر امام و هم‌چنین ام‌كلثوم خواهر امام و فاطمه دختر امام، در سراسر دوران اسارت، به ویژه در مواجهه با مردان تحمیق شده و نیز در مجالس ابن زیاد و یزید بساخطبه‌های پیرومندان خواندند و در هر فرصتی برای افشای حقایق و فلسفه عاشوراسخت كوشیدند.

چنین شد كه این زنان و دختران اندك، در مقام ارجمندترین رسولان منزه‌نهضت، پیام عاشورا را چنان‌كه می‌بایست، به دل‌ها رساندند و در صدر صفوف جای‌گرفتند و در حالی كه در مقابل گردن كشان و ستم‌كاران از هیچ تخفیف و پاسخ دندان‌شكن دلیرانه دریغ نمی‌کردند، در برابر مردم نا آگاه كوچه و بازار هر تحقیر و دشنام راصبورانه به جان خریدند تا در انجام رسالت افشاگرانه‌شان، بینش و آگاهی‌را اشاعه دهند.

آري،

آنان‌كه رفتند،

كاری حسینی كردند

و آنان‌كه ماندند باید كاری زینبی كنند

وگرنه یزیدی‌اند.

نهضت ترجمه
Translation Movement
INS

منابع:

- 1- امام حسین و ایران، كورت فریشلر، ترجمه و اقتباس: ذبیح الله منصوری، انتشارات جاویدان، چاپ چهارم، بهمن 1358
- 2- ام سلمه، علی محمد علی دخیل، ترجمه: دكتر فیروز حریرچی، مؤسسه انتشارات امیركبیر، تهران، 1361

- 3- ام كلثوم، علي محمد علي دخیل، ترجمه: صادق آئینه وند، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، 1361
- 4- پژوهشی پیرامون بارگاه حضرت زینب³، محمد حسنین سابق، ترجمه: عیسی سلیم پور اهری، دفتر نشر نوید اسلام، قم، 1378
- 5- پیام آور عاشورا، سیدعطاءالله مهاجرانی، انتشارات اطلاعات، تهران، چاپ چهارم 1376
- 6- تاریخ اسلام در عصر امامت امام حسین و امام حسن⁸، مرکز تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه، ناشر: آموزش عقیدتی وزارت جهادسازندگی، 1371
- 7- تاریخ طبری (ج 6)، به تصحیح محمد روشن، نشر نو، تهران 1368
- 8- چهره زن در آئینه تاریخ، مرتضی فهم کرمانی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران
- 9- حدیقه السعدا، ملا محمد فضولی
- 10- حسین آنکه هرگز تسلیم نشد، محمد رشاد، پاورقی روزنامه مهد آزادی، تبریز، 1379
- 11- حماسه سازان عاشورا، مصطفی اسرار، ناشر: سزآرنگ، تهران، چاپ اول 1378
- 12- حماسه حسینی (ج 1)، استاد مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، تهران، چاپ بیستم 1372.
- 13- خلافت و ملوکیت، الامام ابوالاعلی المودودی، مطبعة دارالمرویه، منصوره، 1983م
- 14- خاندان وهب، نوح الدین ضیاء، دفتر نشر فرهنگ اسلامی
- 15- داستان زنان قهرمان، گروه تاریخ اسلام مرکز بررسی و تحقیقات واحد آموزشی عقیدتی - سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ناشر: انتشارات پیام آزادی، 1367
- 16- درسهائی از زندگی زنان نامدار در قرآن و حدیث و تاریخ، (ج 1 و 2)، دکتر احمد بهشتی

- 17- رياحين الشريعة، شيخ ذبيح الله محلاتي، دارالكتب الاسلاميه شيخ محمد آخوندي، تهران، 1369
- 18- زينب بانوي قهرمان كربلا، عاشيه بنت الشاطي، ترجمه: حبيب پايجيان و مهدي آيت الله زاده نائيني، مؤسسه انتشارات اميركبير، تهران، چاپ چهاردهم، 1367
- 19- سكينه دختر امام حسين(ع)، علي محمد علي دخيل، ترجمه: دكتور فيروز حريجي، مؤسسه انتشارات اميركبير، تهران، 1361
- 20- سلام بر حسين، محمود منشي، سازمان انتشارات اشرفي، چاپ پنجم، 2535
- 21- سردار كربلا (ترجمه العباس)، سيد عبدالرزاق الموسوي المقرّم، ترجمه: ناصر پاكپور، ناشر: مؤسسه الغدير، چاپ دوم 1371
- 22- عبدالله عفيف، نوح الدين ضياء، دفتر نشر فرهنگ اسلامي
- 23- فاطمه دختر امام حسين(ع)، علي محمد علي دخيل، ترجمه: صادق آئينه وند، انتشارات اميركبير، تهران، 1361
- 24- مسلم بن عقيل، مرتضي مدرسي چهاردهي، انتشارات مجله ماه نو، تهران، 1344ش
- 25- مقتل الحسين(ع)، السيد عبدالرزاق الموسوي المقرّم، بيروت، دارالكتب الاسلامي، 1979م
- 26- ياران كوچك امام حسين(ع)، سيد احمد موسوي وادقاني، انتشارات قدياني، چاپ اول، 1377

حسين دوستي